

حق تعالی او قیسه قصه الطفت من با خود گفته که فلان باقه من از یک اعیان  
 بترست بارت تم و بیج نظایمیدم **و از آنجا که** **و از آنجا که**  
 اصدغه گفته است که چون آیت یوم نازل شد غمیدیم که چون  
 باید که منزل رسول صلی الله علیه و سلم بر قسم تا بر سر هم چون با یکی است  
 وی بیرون آمد چون مرادیکو یاد است که حاجت من نصیب  
 بول کرد بعد از آن دو دست خود را بر زمین زد و روی و دو  
 دست خود را بان مسح کرد و برین رو دادت نکرد با کشته و از  
 سوال نمودم **و از آنجا که** که چون صیبت رضی الله عنکم از طاعت  
 کرد جسمی از جوانان فریشت در عقب وی بیرون آمدند و یکی  
 بر نیزه خود را با ایشان نمود و گفت شما میاید این که من تر اندازم تر از شما  
 و الله که شما این نخواهید رسید ما دام که در کیش من یک تیر نیست  
 ایشان گفتند ما را این خبره که در مکه گذرشته اند نشان ده ما عهد  
 کنیم که ترا بگذاریم ایشان نشان داد و بر ایکد استند چون سوال  
 صلی الله علیه و سلم رسید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بیج  
 ایامی سه بار پس این آیت نازل شد و من الناس من استغنی

ایضا مرصعات الله و الله و وف بالعباد **و از آنجا که** که رسول  
 صلی الله علیه و سلم لشکر بی بی نبی فرستاد و در میان ایشان مردی بود  
 جدیر نام و آن سال مخط بود و طعام نیاب همه را زاده راه داد و جدیر  
 بروی فراموشش کرد و ایندند جدیر بر تمام آن جماعت بیرون رفت  
 پیرا جدیر بنشیند کرد و پنج آن هجتم دامت و در آخر قوم می رفت و گفت  
 لا اله الا الله و الله اکبر سبحان الله و الحمد لله و لا حول الا الله  
 پس میگفت نیکو ترا دوست این ای برورد کار و این را اگر کسی کرد  
 چه سبیل علیه السلام آمد و بار رسول صلی الله علیه و سلم و گفت که بر تو  
 من مراست و ستاده است و ترا خبر میدهد که همه صحابه را زاده راه دادی  
 و بر تو فراموشش کرد ایندند که جدیر را زاده راه دادی و وی در آخر  
 قوم میسر و در میگوید لا اله الا الله و الله اکبر سبحان الله و الحمد لله  
 لا حول الا الله و لا یقوت الا الله و میگوید نعم الزاد عهد ایار بی این کلمات  
 وی مراد نور می خواهد بود از زمین تا آسمان برای وی زاد یوست  
 رسول صلی الله علیه و سلم مردی را بخواهد و زاد جدیر بر الوی داد و فرمود  
 که چون بوی رسمی آنچه میگوید یاد کرد و چون زاد بوی دی ای که یاد کرد

منه حشم

ایضا مرصعات

